

چرا باید اخلاقی بود!

فلسفه اخلاق از مهم‌ترین و جنجال‌برانگیزترین شاخه‌های فلسفه تحلیلی به حساب می‌آید، از این رو کمتر فیلسوفی را می‌توان یافت که حتی نیم‌نگاهی به فلسفه اخلاق نینداخته باشد.



فلسفه اخلاق از مهم‌ترین و جنجال‌برانگیزترین شاخه‌های فلسفه تحلیلی به حساب می‌آید، از این رو کمتر فیلسوفی را می‌توان یافت که حتی نیم‌نگاهی به فلسفه اخلاق نینداخته باشد.

به بیان دیگر، فیلسوفان بزرگ پس از تدارک هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی خود، به فلسفه اخلاق پرداخته‌اند، گویی این شاخه از فلسفه پیامد و در واقع عصاره دیدگاه‌های فلسفی آنها در خصوص هستی و انسان را در برمی‌گیرد. می‌توان گفت که به تعداد فیلسوفان، فلسفه اخلاق داریم. مطلبی که از پی می‌آید از دانشنامه فلسفی استنفورد گزینش شده و به نظریه‌های گوناگونی می‌پردازد که در این شاخه از معرفت بشری پررنگ است. علم اخلاق که فلسفه اخلاق نیز نامیده می‌شود، به مفاهیم تنظیم‌کننده، حمایت‌کننده و توصیه‌کننده رفتار خوب و بد مربوط می‌شود. فیلسوفان نظریه‌های اخلاقی را به 3 حوزه عمومی فرااخلاق، اخلاق هنجاری و اخلاق کاربردی تقسیم می‌کنند. فرااخلاق به این مسئله می‌پردازد که اصول اخلاقی ما از کجا می‌آیند و متضمن چه معنایی هستند؟ آیا این اصول برساخته از اصول اجتماعی هستند؟ آیا چیزی بیش از حالات و احساسات فردی ما را شامل می‌شوند؟ فرااخلاق با تمرکز بر موضوعاتی از قبیل حقایق جهانی، اراده خدا، نقش منطق در احکام اخلاقی و معنای اصطلاحات اخلاقی به این سؤالات پاسخ می‌دهد.

اخلاق هنجاری، وظیفه عملی مهم‌تری دارد که رسیدن به معیارهای اخلاقی‌ای است که ارتباط خوب و بد را کنترل می‌کند. آیا می‌توانم وسیله کسی را بدون اینکه از او اجازه بگیرم بردارم؟ آیا می‌توانم برای سیر کردن خانواده گرسنه خود دزدی کنم؟ برای یافتن پاسخ این سؤالات اخلاقی می‌توان به دستورالعمل‌های اخلاقی‌ای که تئوری‌های هنجاری در اختیار ما می‌گذارند، رجوع کرد. اخلاق عملی به مطالعه و بررسی موضوعات بحث‌انگیزی چون سقط جنین، نوزادکشی، حقوق حیوانات، موضوعات زیست‌محیطی، جنگ هسته‌ای و... می‌پردازد. بحث‌های اخلاقی عملی می‌کوشد با استفاده از ابزار مفهومی فرااخلاق و اخلاق هنجاری، این موضوعات بحث‌برانگیز را حل کند.

مرز میان فرااخلاق، اخلاق هنجاری و اخلاق عملی اغلب نامشخص است. برای مثال مسئله سقط جنین موضوع اخلاق عملی است زیرا شامل نوع به خصوصی از رفتار بحث‌برانگیز می‌شود، اما این مسئله به اصول کلی‌تر هنجاری مانند حق حیات نیز بستگی دارد که شاخص معتبری برای اخلاقیات است. همچنین این مسئله از طریق پرسش‌هایی چون ««حقوق از کجا ناشی می‌شوند؟» و ««چه نوع انسان‌هایی حق دارند؟» به فرااخلاق مربوط می‌شود. در این نوشتار مسئله فرااخلاق مورد بررسی قرار می‌گیرد و بررسی در خصوص اخلاق هنجاری و اخلاق عملی به فرصت دیگری موکول می‌شود. اصطلاح فرااخلاق به معنای ««بعد از» و ««فرا سوی» است. ممکن است فرااخلاق را به مطالعه منشأ و معنی مفاهیم اخلاقی تعریف کنیم. وقتی فرااخلاق را با اخلاق هنجاری و اخلاق عملی مقایسه می‌کنیم، متوجه می‌شویم که پرابهام‌ترین حوزه فلسفه اخلاق است. 3 مسئله در اینجا مهم است: نخست مسائل متافیزیکی که به این می‌پردازند که آیا اخلاقیات مستقل از انسان وجود دارند؟ دوم مسائل روانشناختی که به این می‌پردازند که چه چیزی ما را برمی‌انگیزد تا اخلاقی باشیم؟ و سوم مسائل زبان‌شناختی که به این می‌پردازند که اصطلاحات کلیدی اخلاقی چه معنایی دارند؟

مسائل متافیزیکی در فرااخلاق

علم متافیزیک مطالعه انواع چیزهایی است که در جهان وجود دارد. برخی چیزها، مانند صخره‌ها، ماهیت مادی دارند و برخی دیگر، مانند تفکر و روح، ماهیت غیرمادی. بخش متافیزیکی فرااخلاق متضمن پی‌بردن به این پرسش است که آیا ارزش‌های اخلاقی، حقایق ازلی و ابدی هستند که در حوزه‌ای مانند روح قرار دارند یا ابداع بشرند؟ مطابق دیدگاه واقع‌گرایی اخلاقی، اصول اخلاقی منشأ عینی و آفاقی دارند و بر اصول ذهنی بشر مبتنی نیستند. 2 نوع واقع‌گرایی اخلاقی وجود دارد؛ نوع اول که از طرف افلاطون مطرح شد، از علم ریاضیات الهام گرفته است. مفهوم عدد مفهومی غیرزمان‌مند است که تغییر در آن راه ندارد و در همه جای جهان به کار می‌آید.

آدمی عدد را ابداع نکرده و نمی‌تواند آن را تغییر دهد. از نظر افلاطون اعداد جوهرهای انتزاعی‌ای هستند که در حوزه‌ای روح مانند وجود دارند. از نظر او ارزش‌های اخلاقی نیز حقایق مطلق هستند و جوهرهای انتزاعی و روح مانند به حساب می‌آیند. فیلسوفان قرون وسطی عموماً اصول اخلاقی را همچون قوانین ابدی می‌دیدند. نوع دوم واقع‌گرایی اخلاقی، ارزش‌های اخلاقی را فرامین الهی می‌دانند که از اراده خدا ناشی می‌شوند. این دیدگاه از این ایده یهودی - مسیحی الهام می‌گیرد که مطابق آن خداوند قادری وجود دارد که همه چیز را در کنترل خود دارد. خداوند امور را مقدر می‌کند، او اراده کرده است دنیای مادی وجود داشته باشد، او اراده کرده است که به انسان زندگی ببخشد و او اراده کرده است که ارزش‌های اخلاقی وجود داشته باشد. طرفداران این دیدگاه بر این اعتقادند که خداوند، اصول اخلاقی مانند «جنایت گناه است» را مقدر کرده است و این اصل نزد خدا به‌عنوان یک فرمان وجود دارد. ما از این فرامین، از طریق شهود اخلاقی و یا رجوع به متون مقدس دینی آگاه می‌شویم.

مسائل روانشناختی در فرااخلاق

در این حوزه با مبانی روانشناختی اعمال اخلاقی و اینکه چه چیزی انسان را برمی‌انگیزد که اخلاقی باشد سروکار داریم. فیلسوفان اخلاق این سؤال کلی را مطرح می‌کنند که «چرا باید اخلاقی باشیم؟» به این سؤال پاسخ‌های مختلفی داده شده است. ما اخلاقی عمل می‌کنیم تا تنبیه نشویم، تشویق شویم، به سعادت برسیم، باوقار و محترم باشیم و یا با جامعه هماهنگ باشیم. روانشناسی اخلاق به سطح زیرین این پرسش‌ها نظر می‌کند و می‌کوشد عوامل روانشناختی درونی را که مشمول انگیزش اخلاقی هستند، مشخص کند.

4 حوزه روانشناختی اخلاقی وجود دارد: نخستین نظریه روانشناختی اخلاقی، مفهومی را که از خیر و شر داریم محصول توانایی اخلاقی، که عقل عملی خوانده می‌شود، می‌داند. از نظر ارسطو قابلیت عقل عملی ما به‌طور شهودی به هدف نهایی ما در زندگی پی می‌برد و بهترین راه را برای رسیدن به سعادت به ما نشان می‌دهد. از نظر آکویناس، وقتی خدا ما را به‌عنوان موجودات عاقل خلق کرد، این قابلیت را در ما نهاد تا بتوانیم به حوزه حقایق اخلاقی پای نهمیم.

حوزه دوم روانشناسی اخلاق درباره خودخواهی ذاتی انسان‌هاست. از نظر هابز بسیاری از اعمال ما، اگر نگوییم همه آنها، به وسیله خواهش‌های خودخواهانه به وجود می‌آیند. این دیدگاه بیان می‌دارد که سلايق خودخواهانه در نهایت همه اعمال انسان‌ها را تهییج می‌کند. جوزف باتلر استدلال می‌کرد که خودخواهی غریزی عامل برانگیزاننده اکثر اعمال اخلاقی و رفتار ماست؛ هرچند وی قائل بود که همچنین قابلیت روانشناختی فطری در نیکوکاری به دیگران هم داریم. در حوزه سوم روانشناسی اخلاق، به نقش عقل در تهییج اعمال اخلاقی توجه می‌شود. از نظر دیوید هیوم تنها احساسات است که مردم را تشویق می‌کند اخلاقی عمل کنند. اما امانوئل کانت نظری مخالف داشت. از نظر او گرچه احساسات و عواطف بر اعمال و رفتار ما تأثیر می‌گذارند، باید در مقابل نفوذ آنها مقاومت کنیم. از نظر او عمل اخلاقی صحیح تنها از راه عقل ناشی می‌شود. در حوزه چهارم که از اواسط قرن نوزدهم آغاز شد، روانشناسی از فلسفه جدا و بحث و تبادل نظر درباره روانشناسی اخلاق از این تغییر متأثر شد. لارنس کوهلبرگ در خصوص رشد و پیشرفت تفکر اخلاقی در انسان 5 سطح را شرح داد. در سطح اول که از 10 سالگی شروع می‌شود اصول اخلاقی را زیر پا نمی‌گذاریم تا تنبیه نشویم. در سطح دوم فقط وقتی که به نفع‌مان باشد اخلاق را رعایت می‌کنیم. در سطح سوم که از حدود 17 سالگی شروع می‌شود سعی داریم به آنچه گروه‌های اجتماعی کوچک، مانند خانواده، از ما انتظار دارند عمل کنیم. در سطح چهارم انتظارات گروه‌های اجتماعی بزرگ‌تر، مانند جامعه، را برآورده می‌کنیم و بالاخره در سطح پنجم که از حدود 24 سالگی آغاز می‌شود تحت‌تأثیر اصول اخلاقی مطلق و نسبی قرار داریم و به دلایل نودوستانه از آنها تبعیت می‌کنیم نه به دلایل شخصی.

مسائل زیان‌شناسی در فرااخلاق

در اوایل قرن بیستم فیلسوفان انگلیسی و آمریکایی استدلال می‌کردند که اگر بخواهیم اخلاقیات را فهم کنیم، باید معنای اصطلاحات اخلاقی‌ای را که به کار می‌بریم تجزیه و تحلیل کنیم. کتاب‌های زیادی تألیف شدند تا تفاوت‌های ظریف لغات به کار رفته را بررسی کنند. امروزه این رویکرد ملال‌آور و بی‌فایده محسوب می‌شود، با این همه این کوشش جنبه‌هایی از احکام اخلاقی را مکشوف ساخت که فیلسوفان پیش‌تر از آن غافل بودند. گاه زبان را برای توصیف امری به کار می‌بریم و گاه برای تحقق آن. این گزاره اخلاقی که «باید احسان و نیکوکاری کنیم» می‌کوشد احسان و نیکوکاری را توصیف کند و همچنین ما را برانگیزد تا احسان و نیکوکاری کنیم. بخش توصیفی گزاره‌های اخلاقی معناشناختی نامیده می‌شود. در این حال احسان و نیکوکاری را با برخی ویژگی‌های اخلاقی پیوند می‌زنیم؛ ویژگی‌هایی که می‌توانند بخشی از دنیای مادی از قبیل تجربیات انسان از شادی و لذت و یا بخشی از دنیای غیرمادی روح مانند اینکه این کار را خدا تأیید کرده است، باشند. بخش تحقیقی گزاره‌های اخلاقی، غیرشناختی (اعم از تجویزی یا احساسی) نامیده می‌شود. بنابراین احکام اخلاقی تلفیقی از بخش‌های توصیفی و تحقیقی هستند (شناختی و غیرشناختی).

R.M.Her استدلال می‌کند که بخش توصیفی گزاره‌های اخلاقی متأثر از رویکرد مذهبی ما هستند و نزد مؤمن و غیرمؤمن متفاوتند. مؤمن احسان و نیکوکاری را به گونه‌ای توصیف می‌کند و خدانا‌باور به گونه‌ای دیگر. مثلاً مؤمن احسان و نیکوکاری را امری مورد تأیید

خدا توصیف می‌کند و خدانا باور آن را موجب بسط شادی و لذت می‌داند. اما بخش تحقیق احکام اخلاقی نزد مؤمن و غیرمؤمن یکسان است. وقتی مؤمن یا خدانا باور هر دو می‌گویند «همه ما باید احسان و نیکوکاری کنیم» یکدیگر را به نیکوکاری تشویق می‌کنند. لذا R.M.Her ، بخش تحقیق احکام اخلاقی را اصلی و بخش توصیفی آن را فرعی می‌داند.

ترجمه و تلخیص: فیروزه درشتی